

- ۲..... معامله با غیر مسلمان:
- ۲..... مقام اول:
- ۲..... مقام دوم:
- ۲..... وجوه جمع روایات:
- ۲..... رویکرد و وجه جمع اول:
- ۳..... رویکرد و وجه جمع دوم:
- ۴..... اشکال وجه جمع دوم:
- ۴..... رویکرد و وجه جمع سوم:
- ۵..... اشکال وجه جمع سوم:
- ۵..... جواب اشکال:
- ۶..... نتیجه وجه سوم:
- ۷..... اشکال دوم وجه سوم:
- ۷..... جواب اشکال دوم:
- ۷..... جواب اول:
- ۸..... جواب دوم:
- ۸..... جمع بندی:

## معامله با غیر مسلمان:

بحث ما بیع السلاح لاعداء المسلمین بود. که گفتیم که بحث را تعمیم دهیم و به عنوان مبیعه و معامله با غیر مسلمان یا مسلمانان مخالف یا مسلمانان منحرف قرار دهیم. این بحث عامش است. و این بحث عام از سه جهت در آن تعمیم است، یکی در بیع است که اعم از بیع است. هر نوع معامله و داد و ستد مقصود باشد همه انواع معاملات را بگیرد. دوم اینکه از سلاح و غیر سلاح را از انفعه و کالاهای دیگر را هم در بر بگیرد. سوم اینکه هم شامل غیر مسلم بشود، هم مسلم مخالف یعنی غیر شیعه بشود، هم شیعه ای که منحرف است و مقابله با حق دارد بشود.

چهارم هم اینکه اعم از حال حرب و غیر حرب است.

بعد هم بیان کردیم که این بحث از این منظر کلی در دو مقام قرار می گیرد:

### مقام اول:

بحث سلاح و فی حکم السلاح است.

### مقام دوم:

در باره غیر سلاح از کالاهای و انفعه دیگر است.

تفکیک این دو مقام هم علتش این است که در مقام اول روایاتی داریم که باید تکلیف آنها مشخص شود، در مقام دوم شاید اینطور روایاتی نداشته باشیم. گرچه روایاتی داریم ولی نه به این شکل.

اما وارد بحثی شدیم که مقام اول که سلاح است با شمولی که در بحث است. و به لحاظ حکم تکلیفی عرض کردیم که گفته شده که در اینجا سه طایفه از روایات است.

طائفه اولی روایتی بود که مطلقاً منع می کرد. طائفه دوم روایاتی که مطلقاً تجویز می کرد. طائفه سوم، طایفه مفصله بودند. که میان حالت صلح و عدم صلح تفکیک قائل می شدند.

### وجوه جمع روایات:

#### رویکرد و وجه جمع اول:

آن چیزی بود که حضرت امام رضوان الله تعالی علیه در مکاسبشان فرموده اند، که ما آن را هم نقل کردیم. و رویکرد کلی ایشان را به فقه و جامعیت نگاه فقهای را قبول داشتیم. اما تطبیق آن بر مورد گفتیم که شاید قابل سؤال و اشکال باشد. و باید ببینیم که اگر روایات ما را به یک امری رساند که با این ظوابط خیلی روشن فقهی در

باب ارتباط با کفار و با مشرکین و اینها مخالفتی داشت، آنوقت این روایات را کنار می گذاریم و گر نه ما روال طبیعی فقهی و متد و روش اصولی خودمان را باید در روایات بگذاریم. روایات در مقام تشریع مولوی است، عناوینش موضوعیت دارد، اطلاق دارد آن قواعد عامه اصولی بر روایات حاکم است، این را باید بپذیریم. مگر اینکه به نکته ای برسیم که این با آن کلیات واضح فقهی سازگار نیست. این را بحث کردیم و گذشتیم.

### رویکرد و وجه جمع دوم:

همان جمع متعارفی بود که سه دلیل مثلاً اینطوری داریم، یکی گفته اکرم العالم، یکی گفته لا تکرّم العالم اینها تعارض دارند، دو گزاره و قضیه باید در این طائفه سوم باشد. بگویند که لا تکرّم العالم الفاسق، یا إذا کان العالم عادلاً فاکرم که خود آن هم دو قرینه است. طایفه تفصیلی و سوم تکرّم العالم العادل که می آید تعارض را می شکند. حلش می کند، برای اینکه این گفته اکرم العالم مطلق است. یکی از این قضایای آنجا این است که لا تکرّم العالم الفاسق، این مطلق است، آن یکی این را قید می زند. این می شود، اکرم العالم العادل، این دومی هم گفته لا تکرّم العالم، این یک قضیه ای در آن طائفه سوم داریم، که می گویند اکرم العالم العادل این هم عموم و خصوص مطلق است بین آنها، تخصیصش می کند هر وقت ما دو طائفه مطلق داشتیم ولی یک طائفه سومی داشتیم، که تفصیلی بود، یعنی دو قضیه داریم یکی اثباتی، یکی نفی اینها طائفه سوم می آید حل مشکل و حل تعارض می کند. به این نحو که قضیه مثبت طایفه سوم نافی را تقیید می زند، قضیه سلبی آن طائفه مثبت را تقیید می زند. حاصل آن این می شود که اینجا تعارضی نیست. سه طائفه با هم دو مطلب را می گویند، می گویند عالم عادل را اکرام بکن عالم فاسق را اکرام نکن. یعنی روح مسأله همان طائفه سوم است، منتهی آن می آید آن دو تا را هم از تعارض بیرون می برد. در واقع مبنا همان طائفه تفصیلی است. این قاعده از همان نرخهای شاه عباسی و جا افتاده اصول است. در اینجا بعضی گفته اند ما این کار را انجام می دهیم. و همین مبنای آن قول تفصیل شده، که دیگر تفصیل بین حال صلح و غیر صلح است، بدون تفاوت بین مشرک و مسلم، غیر شیعی یا شیعی منحرف، اینها اگر در حال صلح با حکومت حق و جریان حق بودند و با جامعه اسلامی بودند معامله با آنها مانعی ندارد. اگر در حال خدنه نیستند و مبیانه و جدایی و مرزبندی است، جایز نیست.

### اشکال وجه جمع دوم:

این است که این سه طائفه در یک موضوع نیست. طائفه اول آن در مورد مشرکین است، طافه دوم و سوم در مورد مسلمانهای مخالف است. شرط جمع بین معارضات این است که معارضه ای باشد، شرط معارضه هم این است که روی موضوع واحد وارد شده باشند، مثل همین مثالی که زدیم، عالم است اکرم العالم لا تکرم العالم این دو دلیل، دلیل سوم هم می گوید اکرم العالم العادل و لا تکرم العالم الفاسق، همه روی محور عالم است، یکی هم آمده عالم را دو قسمش کرده، خوب اینجا می آییم جمعش می کنیم، به همین نحو متعارفی که ملاحظه کردید. اما در اینجا روایت طائفه اول که روایت معتبر علی بن جعفر باشد می گوید که سألته عن حمل المسلمین الی المشرکین التجاره بحث مشرکین است. طائفه دوم این است که اییها من السلطان که سلطان، سلطان جامعه اسلامی بوده، و از آن واضح تر روایت اول و دوم است که می گوید که من أحمل السلام الی اهل الشام، اهل شام مسلمان هستند، بنابراین اینها روی یک محور متمرکز نیست، تا اینکه بیاییم بگوییم سه طائفه است، طائفه مفصله می آید رفع تعارض می کند، و جمع می کند. برای اینکه اینجا اصلاً تعارضی نیست. روایت منع اصلاً مربوط به مشرکین است. این روایت مجوز و تفصیلی هم مربوط به مسلمین است.

### رویکرد و وجه جمع سوم:

این است که می گوید طائفه اول را با دو طائفه بعد باید مرزبندی کرد. طائفه اول که منع می گوید این نسبت به مشرکین است. نسبت به غیر مسلمانها می گوید سلاح نفروش، اما نسبت به مسلمانهای مخالف دو طائفه داریم، یکی می گوید یجوز، یکی می گوید یجوز در حال خدنه، لا یجوز در حال غیر خدنه، یعنی مثل اینکه یکی گفته اکرم العالم، یکی دلیل می آورد می گوید که لا تکرم العالم الفاسق، دو طائفه است اینطور جمع می کند. و این وجه سوم به خاطر این اشکالی است که به وجه دوم بود. وجه دوم می گفت هر سه را به نحو اکرم العالم و لا تکرم العالم و اکرم العالم العادل و لا تکرم العالم الفاسق جمع می کنیم. اینطور سه قضیه درست می کرد، اشکال می کردیم که این سه قضیه روی یک موضوع نیست، مانعه روی موضوع مشرک است، دومی و سومی روی موضوع مسلم است که مطلق و مقید است جمعش می کنیم. این خودش می شود وجه جمع سوم، وجه جمع سوم می گوید با توجه به اشکالی که به آن داشتیم که عدم موضوع واحد فی الطوائف الثلاثه، بلکه یکی جدا است، دو تا روی موضوع است، با توجه به این وجه جمع سوم پیدا می شود. و آن این است که طائفه مانعه را بگوییم مربوط به مشرک است، طائفه معارضی هم ندارد نمی شود با مشرک معامله کرد، طائفه دوم و سوم هم که مربوط به مسلم مخالف است می گوییم که اینها مطلق و مقید است. و در مسلم تفصیل است و در غیر مسلم اطلاق است.

نتیجه جمع سوم می شود که در غیر مسلم مطلقاً می گوئیم لا یجوز در مسلم می آییم می گوئیم اگر در حال خدنه باشد یجوز در غیر حال خدنه لا یجوز.

### اشکال وجه جمع سوم:

این است که اگر روایات از مورد خودش تسریع به سایر موارد نکند. القاء خصوصیت یا فحوا روایت را از مورد به جای دیگر نکشاند، همینطور است، موضوعات از هم جدا است، دو تا مال یک بحث است. یکی هم مال یک بحث است. راحت اینها را تمامش می کند. اما مشکل این است که روایات طائفه اولی و ثانیه و ثالثه همه از موردشان تسریع پیدا می کند. القاء خصوصیت می شود، تنقیح مناط می شود. بلکه گاهی بالاولویه اصلاً می گوئیم وقتی که در حال جنگ با کافر نمی شود معامله کرد با کافر به طریق اولی نمی شود. اگر او می گوید در حال صلح می شود، خوب با دیگری هم می شود. چون القاء خصوصیت داریم و تنقیح مناط داریم، موضوع هر سه طائفه می شود یکی، هم مشرک هم غیر مشرک، هر سه طائفه یک موضوع پیدا می کند، وقتی یک موضوع پیدا کرد شما باید بروید سراغ جمع دوم، پس ملاک و مبنای اینکه ما جمع دوم را اینجا پیاده کنیم، یا جمع سوم را پیاده کنیم، اصل قصه رو این است که آیا این سه طائفه هر کدام در موضوع مصرح خودشان می مانند؟ یا تسریع می کند به سایر قسمهای دیگر؟ اگر تسریع کند باید برود همین وجه جمع دوم، اگر تسریع نکند وجه جمع سوم است.

### جواب اشکال:

این است که ما این القاء خصوصیت و تنقیح مناط و فحوا را اگر دقت کنیم، این نتیجه را نمی دهد. ما خودمان هم گفتیم القاء خصوصیت در وقت تفسیر این روایات ولی این القاء خصوصیت در یک جا هست، یک جا نیست. کجا القاء خصوصیت و اولویت است و کجا نیست؟

طائفه اولی می گوید سلاح را به مشرکین نفروشید مطلقاً سواء حال فی خدنه، أو فی غیر حال خدنه، اما ما می گفتیم این مطلقاً القاء خصوصیت نمی شود کرد فقط در حال حربش می شود القاء خصوصیت کرد، می گوید در حال حرب و حال خدنه مشرک، سلاح به آن نفروشید، این طائفه اول دو حکم دارد، چون اطلاق دارد. می گوید لا تحمل السلاح الى المشركين فی حال الخدنه یکی فی حال الحرب دومی دو قضیه از این اطلاق بیرون می آید. ما می گوئیم آن که گفته چه در حال خدنه چه در حال حرب می گوئیم در حال حرب که نمی شود به مشرک فروخت فرقی نمی کند مسلمان و مخالف هم مثل آن است. اولویت نیست ولی القاء خصوصیت می شود. در حال حرب فقط القاء خصوصیت می شود. ولی در حال صلح دیگر القاء خصوصیت نمی شود. شاید واقعاً فرق می کند.

در مسلم در حال صلح القاء خصوصیتی نیست. در مسلم در حال حرب القاء خصوصیت است که در روایت سوم هم است. چیز جدیدی نیست.

پس روایت اول که روایت معتبر علی بن جعفر باشد. القاء خصوصیت کلی در آن نیست. فقط در حال جنگش القاء خصوصیت می شود که این چیز تازه ای نیست. این اینجا معارضی ندارد.

طائفه سوم دو حکم دارد. یکی می گوید با مسلمان در حال جنگ نمی شود معامله کرد و سلاح فروخت. در این جهتش که با چیزی معارض نیست. برای اینکه آن القاء خصوصیتی که در طائفه اول می کردیم، خود آن هم می گفت در حال جنگ نمی شود. این هم می گوید در حال جنگ نمی شود. این که تعارضی ندارد بعد می گوید با مسلمان در حال صلح هم شما می توانید معامله بکنید. می شود این را القاء خصوصیت کرد؟ بگوییم با مسلمان در حال صلح که می شود معامله کرد. پس با مشرک در حال صلح هم می شود معامله کرد. نه! چه کسی گفته اگر با مسلمان در حال صلح می شود معامله کرد پس با مشرک هم می شود معامله کرد، واقعاً شاید شارع آنجا احتیاط کرده و آن که مرز دینی اش با ما جدا است. آن طرفش القاء خصوصیت نداریم. پس درست است که ما اینجا القاء خصوصیت داشتیم، ولی این القاء خصوصیت یک دایره محدودی دارد که موضوعها را عیناً به هم منطبق نمی کند. و لذا عده ای اینطور فرموده اند که این روایت القاء خصوصیت می شود. و لذا همه یک موضوع می شود. جمعش هم جمع دوم می شود. ما می گوییم القاء خصوصیتش را دقت کنید. القاء خصوصیتها مانع از وجه جمع نمی شود. برای اینکه آن روایت طائفه اولی را که شما می خواهید بیاورید تو مسلمان آن فقط حال جنگش را می گیرد، حال صلحش را دیگر تحمل پیدا نمی کند که تعارضی پیدا بشود. طائفه سوم هم که می گوید با مسلمان در حال صلح می شود معامله کرد، این را نمی شود تسریع داد به مشرک در حال صلح، و لذا این موضوع هایشان علی رغم اینکه القاء خصوصیت وجود دارد، القاء خصوصیت فی الجملة ای است که موضوع ها را کاملاً منطبق نمی کند.

#### نتیجه وجه سوم:

این است که شارع مقدس، معامله تسلیحاتی با مشرکان را و غیر مسلمانان را مطلقاً تحریم می کند. سوا فی حال الهدنه أو فی حال الحرب، این حکم اول است که از روایت طائفه اولی استفاده می شود، و یک قسمتش اولویت طائفه دوم و سوم هم دارد طائفه سوم هم دارد.

حکم دوم این است که در مسلمانها حکم مطلق نیست، تفصیلی است. با مسلمانان مخالف یعنی سنی یا غیر شیعه ای که مخالف و منحرف است و آن را باید ببینیم اگر جنگ است یا آماده جنگ است، یا اوضاع و احوال جنگی است نمی شود، اما اگر اینجور چیزی نیست می شود با آنها معامله کرد و القاء خصوصیتش هم فقط در یک

قسمش است که تعارضی ندارد، در آن قسم صلحش که می گوئیم جایز است نمی شود بگوئیم القاء خصوصیت می شود که با آن تعارض کند به این شکل وجه سوم قابل جمع است.

### اشکال دوم وجه سوم:

همان فرمایش امام است که این موضوعات چیزی نیست که شما بروید روایات اینجوری بگیرید و روح فقه و شریعت را بگیرید و نمی شود به این روایات تکیه کرد، با آن تفصیلاتی که دادم.

### جواب اشکال دوم:

#### جواب اول:

این است که اینجا آنچه که ما گفتیم خلاف ضوابط روشن فقهی از این بیرون نیامد که شما بفرمایید که باید برویم سراغ آنها و این روایات خیلی مهم نیست. چرا؟ برای اینکه در مسلمان و مخالف و اینها که ملاک شده جنگ و غیر جنگ، خیلی عاقلانه است اگر در افغانستان طالبان است که بنای آن بر جنگ است، خوب معلوم است نباید سلاح داد، هیچ مسلمانی نباید در دنیا با آنها معامله کند. اگر هم نه دولتی است که در جنگ نیست و مشکلی با مسلمانان ندارد، این طبق قاعده است مشکلی نیست. به اضافه اینکه گاهی خود او در جنگ با یک جای دیگری است یا برای دفاع از خودش است، یا مقابله با طالبان است خوب می شود معامله کرد. گاهی واجب هم می شود با این حساب، اینکه حکم مسلمانها که تفصیلش منطبق دارد، منطبق کلی است خود شما هم قبول دارید. در مورد کفارش اتفاقاً اینجا منطبق خوبی دارد با آن که شما می خواهید، شرع مقدس نسبت به غیر مسلم چون فاصله زیاد است درست است که حال جنگ مهم است، غیر جنگ زیاد مهم نیست، ولی یک حریم احتیاطی گذاشته گفته که در حال غیر جنگ هم شما معامله تسلیحاتی نکنید، شاید چون مرز اعتقادی شما جدا است آن احتمالش قوی تر است و مشکلاتش بیشتر است و شارع احتیاط کرده، روی مصالحی، چیزی خلاف روشن ضوابطی نیست که بگوئیم این روایت چیزی دارد می گوید که فاضربه علی الجدال، مثل روایت طینت باشد یا روایتی باشد که مخالف محکمت قرآن یا محکمت روایات یا عقل واضح و سلیم است چنین چیزی نیست، این تفصیل خلاف عقل سلیم یا محکمت آیات و روایات یا قواعد واضح فقهی در باب روابط با غیر مسلمان و مسلمان معاند نیست. فقط شما می گوئید چرا در مشرک این قدر سخت گرفته همه را منع کرده؟ می گوید خوب احتیاط کرده برای اینکه می خواهد مرز را جدا کند.

## جواب دوم:

این است که تازه اینها همه حکم اولی است، همه احکام اولیه یک عناوین ثانویه می آید آنها را عوض می کند. این حکم هم مثل بقیه احکام، البته ما هم معتقدیم هر دو حکم هم تفصیل در مسلمانها هم اطلاق حرمت در غیر مسلمانها، گاهی عناوین ثانوی می آید عوضش می کند. عناوین ثانویه که درختش خشک نشده در همه احکام شرع هست، یکی هم اینجا، هر دو حکم هم تفصیل در مسلمانهای مخالف هم اطلاق حرمت در غیر مسلمانها، حکم اولی است، مطابق ضوابط هم است، مخالف قواعد واضح نیست که بگوییم فاضربوه علی الجدل بشود، بخصوص که سند طائفه اول و سومش را هم ما قبول داشتیم باید اینها را بپذیریم. طائفه دوم هم قبول نباشد همین است نتیجه هیچ فرقی نمی کند. باید بپذیریم مکلف هستیم که عین این را بپذیریم، بله گاهی عناوین ثانویه هر یک از این دو حکمی را که اینجا گفتیم، یکی تفصیل یکی اطلاق، حرمت مطلق معامله با کفار، و حرمت تفصیلی معامله در حال جنگ با مسلمانهای مخالف گاهی عناوین ثانویه می آید این دو حکم را عوض می کند، مانعی ندارد. مثلاً مشرک است ولی این مشرک افتاده به جان یک مشرک دیگری، که اگر شما کمکش کنید، مسلمانها نفس راحتی می کشند. اللهم الشغل الظالمین بالظالمین می شود این عنوان ثانوی است می گوید برای عزت جامعه اسلامی به او سلاح بدهید، مانعی ندارد. در اینجا یک عناوین ثانویه می آید حکم اولی را تغییر می دهد، مثل همه احکام اولیه یا آنجایی که می گوید با مسلمان در حال صلح معامله سلاح جایز است، مثل همان اهل شام، ممکن است یک وقتی جنگی هم نیست تهیو جنگ هم نیست، ولی همینکه این مسلمانهای مخالف غیر شیعی مثلاً این شکوه و جلال را داشته باشند، این شایسته نیست. یعنی یک ضرر جدی برای شیعیان دارد، خوب این را نفیش بکنید، زیر بار فروش نروید. اینها عناوین ثانویه است، و لذا آن قواعد کلی که شما فرمودید که ملاک اصلی در اینجا این است، که تقویت عزت شیعیان و عدم تقویت مخالفان و معاندان این یک قاعده کلی است که گاهی می آید، همین احکام اولیه را تغییر می دهد. ولی در شرائطی که این حالتها ویژه نباشد حکم اولی همین است.

## جمع بندی:

فتحسن مما ذكرنا، اینکه آن هناک ثلاث طوائف و الجمع بینها هو الجمع الثالث، و نتیجه جمع ثالث هم این است که حکم اولی معامله با غیر مسلمان معامله تسلیحاتی جایز نیست. و با حکم اولی با مسلمانها تفصیل دارد. و البته عناوین ثانویه و شرائط ویژه همیشه می تواند عارض بشود و یکی از این دو حکم را تغییر بدهد.